### درباره رستاخیز سینمایی فرانسیس فورد کاپولا پس از یک دهه وقفه

# طلسم پدرخوانده شکست

[مترجم: شیلا ساسانی نیا]

همچون تجسم زنده دن کورلئونه وقتی که فرانسیس فورد کاپولا یک مهمانی بزرگ می دهد همه برای ادای احترام می آیند. چند لحظه قبل از آن که برای مصاحبه با این فیلمساز بزرگ به سوئیت هتل او مشرف به منظره پلکان اسپانیایی در رم برسم از مقابل «ویتوریو استورارو» در لابی هتل رد می شوم. این فیلمبردار بزرگ و برجسته که اسکاری برای کار با کاپولا در فیلم «اینک آخرالزمان» او گرفته است به اینجا آمده است تا پیشاپیش کارت دعوت خود برای ضیافت شامی که کاپولا فردا شب به مناسبت ساخت جدیدترین فیلمش «جوانی بی جوانی» خواهد داد را دریافت کند.

این فیلم که در جشنواره فیلم رم به نمایش افتتاحیه جهانی درآمد، جدیدترین تجربه فیلمسازی این کارگردان بزرگ پس از وقفه ای ده ساله و نویدبخش بازگشت او به عرصه ای است که پس از ساخت مجموعه فیلم های «پدرخوانده» جای خالی او در آن بسی محسوس بود. مهمتر از همه این که این فیلم برای کاپولا که زمانی حاضر شده بود رمان پرفروش «باران ساز» جان گریشام را تبدیل به فیلم کند به منزله نوعی رهایی از نظام استودیوسالاری و روی آوردن به فیلمسازی شخصی تر است.

و اگر این رستاخیز سینمایی بهانه ای برای جشن گرفتن باشد، کاپولا آنقدر سرگرم تدارک مقدمات ضیافت فرداست که دیگر فرصت فکر کردن به این سال های ازدست رفته را ندارد. وقتی می رسم او را می بینم که با یک پیراهن نارنجی روشن و شلوار طوسی پشت کامپیوتر لب تاب اش نشسته و فهرست مهمانان فردا را مرور می کند. او در حالی که زیر لب به مدیر برنامه اش می گوید: «این یک گردهمایی خانوادگی است؛ شباهت ها را به دن کورلئونه که سردسته مافیاها در فیلم «پدرخوانده» بود به اوج می رساند. با نگاهی به فهرست مهمانان متوجه می شوید که او به هیچ وجه شوخی نمی کند و مهمانی فردا واقعاً یک گردهمایی صمیمانه خانوادگی است.

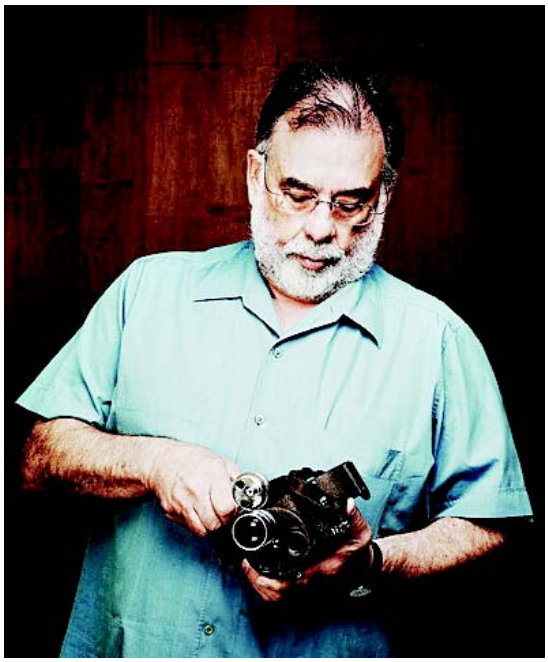

**پدرخوانده زندگیم را دگرگون کرد که شاید به نفعم بود و شاید هم به ضررم. این فیلم قطعاً باعث شد وقتی که تنها ۲۹ سال داشتم موفقیت فیلمسازان کهنه کار را تجربه کنم**

در دو دسته کاپولاهای فیلمساز و غیرفیلمساز هم دعوت شده اند و دور و بر پدرخوانده» خواهند بود. همسرش «اله نور»، که زندگی مشترک آنها ۴۴ سال دوام داشته و بچه هایشان رومان و سوفیا که راه پدرشان را ادامه داده اند و برای خودشان فیلمساز شده اند.

اگر وفاداری در گذر زمان برای کاپولا مهم است خود مقوله «زمان» نیز برای او بی اهمیت نیست و این موضوعی است که همواره در کارها و فیلم هایش دیده می شود. دغدغه زمان در اقتباس سینمایی او از رمان اس ای هینتون با نام «Rumble Fish» (۱۹۸۳) به وضوح مشهود است بخصوص در این دیالوگ از زبان «شخصیتی به نام تام ویتکس»: «وقتی بچه اید هیچ چیز ندارید جز وقت»

کاپولا حالا ۶۸ سال دارد و در نتیجه شاید بیش از هر زمان دیگری در حسرت آن سال های از دست رفته. وقتی که او اخیراً اسکار مارتین اسکورسیزی را به او اهدا کرد تنها در آن موقع بود که مشخص شد کاپولا چقدر در مقایسه با هم قطارانش شکسته شده است. با این حال اوشجاع تر و پرشهامت تر از آن است که اجازه دهد مسائلی از این دست او را ناراحت کند. کاپولا می گوید: «البته از این که می بینید پاهایتان دیگر آن قدرت سابق را ندارند کمی افسرده می شوید، اما من از پیر شدن بدم نمی آید و تصور نزدیک شدن به مرگ لزوماً مرا نمی ترساند.»

او در چند سال گذشته کلید به عبارتی بهتر امور مربوط به کمپانی فیلمسازی خودش «American Zoetrope» که در سال ۱۹۶۹ تأسیس کرد را به دست رومان و سوفیا سپرده است. او می گوید: «وقتی ۶۸ ساله می شوید، به شما می گویند که دیگر نمی توانید صاحب هیچ چیز باشید و باید آنها را به دست نسل بعد بسپارید.» کمپانی کاپولا این روزها به جز فعالیت در حوزه فیلمسازی و سرمایه گذاری در طرح های مختلف یک فضانامه داستانی نیز منتشر می کند و اگرچه کاپولا دیگر آن نگاه آرمانی را به آن ندارد اما همچنان برای او یادآور آرزوها و بلندپروازی های گذشته است. او که زمانی تصمیم داشت با ارائه الگویی نو از نظام استودیوسالاری در هالیوود یک بهشت هنری برای کار و فعالیت را به فیلمسازان معرفی کند این روزها در صحبت از این مسائل آن اطمینان خاطر و عزم و جزم سابق را ندارد. کاپولا با لحنی سرد می گوید: «متأسفانه نتوانستم به این خواسته جامه عمل بپوشانم چون فیلم «One From the heart» شکست خورد. این فیلم موزیکال او در سال ۱۹۸۲ میلیون ها دلار از بودجه ای که برای آن تعیین کرده بودند بیشتر خرج برداشت که البته همه آن را او سرمایه گذاری کرد و باعث شد این کارگردان تا آستانه ورشکستگی نیز پیش برود. دوره و زمانه بدی بود. چهار سال بعد یعنی ۱۹۸۶ کاپولا شاهد تراژدی مرگ پسر ۲۲ ساله اش «جیو» در سانحه ای با قایق موتوری بود. او پس از این واقعه دلخراش دیگر با کار هم تسلی نمی یافت. فیلم های ضعیف و کم فروشی همچون اثر گنگستری «باشگاه پمپه» با دنباله سازی های بی رمق وخالی از پی رنگی همچون «پدرخوانده۳» او در آستانه سقوط حرفه ای قرار دادند و کاپولا که کاملاً ورشکسته شده بود تا ۳ سال مالیات پرداخت نکرد. این شرایط بغرنج برای هر کسی مرگ آور بود، اما برای کاپولا که همواره تحسین گر کسانی است که برای رسیدن به آرزوهایشان به دورترین افق ها دست می یازند ریسکی بود که ارزش به جان خریدن را داشت. کافی است به فیلم «تاکر: مردی با رؤیاهایش» (۱۹۸۸) نگاهی بیندازید تا جوهره آن وجود خستگی ناپذیر کاپولا را در قهرمان این فیلم پرسنون تاکر (با بازی جف بریجز) ببینید. این شخصیت سینمایی الهام گرفته از یک سازنده اتومبیل واقعی است که صنعت اتومبیل سازی را با طرح های انقلابی اش به چالش برانگیخت. در این فیلم تاکر جمله ای را می گوید که می توانست از زبان کاپولا گفته شود و آن این است: «این رؤیاها و ایده های ماست که ارزش دارند.» کاپولا آهی از ته دل می کشد و می گوید: «تا به حال هر اسمی را که فکر کنید روی من گذاشته اند. وقتی پدر خوانده را ساختم یک ماکیاولی بودم و با فیلم «اینک آخرالزمان» همان کلنل کورتز دیوانه شدم. کسی که جنون خود بزرگ بینی دارد. اما واقعاً فکر نمی کنم یک آدم خود بزرگ بین باشم.»

با این حال می توان باقاطعیت گفت فیلم «اینک آخرالزمان» بود که تا یک دهه بعد زندگی حرفه ای کاپولا را طلسم کرد.

لحظه ای که او سرمست قدرت و شهرت شده بود به تنها چیزی که فکر نمی کرد سقوط از عرش موفقیت بود. همسر کاپولا «اله نور» در اثر مستندی به نام «قلب های تاریکی» نشان می دهد که چطور همه چیز درباره فیلم «اینک آخرالزمان» از بازیگران پردستمزد آن تا سکته بازیگر نقش اصلی «مارتین شین» باعث شد مخارج ساخت آن بالا برود و از برنامه خارج شود به طوری که همسرش مجبور شد با به رهن گذاشتن خانه ای بیلاقی که در سال ۱۹۷۵ در دره نایا خریده بود این بودجه را تأمین کند. کاپولا تجربه ساخت این فیلم را حماقت خودش می خواند و می گوید: «فیلم اینک آخرالزمان به وضوح فیلمی افسارگسیخته بود که از سر ما همان طوری بار شد که جنگ ویتنام از سر آمریکایی ها، وقتی که این فیلم سرانجام در سال ۱۹۷۹ به بازار آمد (و در نخل طلای کن با فیلم طبل حلبی ولکر اشلوندورف سهیم شد) استفاده از ترانه «پایان» گروه The Doors در این فیلم واقعاً یک جور پیشگویی غیبی در مورد یک «پایان» واقعی بود. پس از این فیلم کاپولا دیگر هیچوقت نتوانست شاهکاری چنان بزرگ بیافریند. تلاشی ناکام در این زمینه که حماسه علمی، تخیلی به نام «مگالوپولیس» بود که اوسالها برای ساخت آن نقشه کشیده بود، اما به سرانجام نرسید. کاپولا با اشاره به این که فضای این فیلم که در نیویورک می گذرد پس از جریان یازده سپتامبر سرمایه گذاری برروی آن را غیرممکن کرده بود، می گوید: «در این فیلم کارهایی برای خودم ترا شیدم که احتمالاً خارج از توانایی ام بودند. با این حال به نظرم خوب است که آدم خیلی بلندپرواز باشد و شکست بخورد تا آن که فقط یک ذره بلندپرواز باشد و درعوض موفقیت خیلی سطحی کسب کند. من در این زمینه آدم خوشبختی بوده ام. چون در زندگی در سربالایی های خیلی تند از پا افتادم.»

در دهه ۹۰ موفقیت کاپولا درعرصه فعالیت های تجاری همچون سودآوری هتل های تفریحی اش در بلیز و یا فروش خوب مجموعه ای دیگر از محصولاتی که نام او را یدک می کشیدند او را به ثروت و مکنتی درخور رساند اما او کم کم داشت به عنوان یک تاجر سرمایه گذار مشهور می شد تا یک فیلمساز. به جز موفقیت نسبی یکی از فیلم های او که نسخه سینمایی «دراکولا» برام استوکر بود از دهه ۹۰ در فعالیت حرفه ای کاپولا به دهه ضخیض حرفه ای او یاد می شود در این میان برخی دیگر از طرح های بلندپروازانه او همچون فیلم پمپئو که به سرانجامی نرسیدند. کاپولا حال اعتراف می کند: «احساس سرخوردگی می کردم، اما بیشتر یک جور سرخوردگی هنری بود. با خودم فکر می کردم: در این مقطع چه شغلی می توانم پیشه کنم؟ نمی خواستم یک فیلمساز هالیوودی شوم. فکر نمی کنم کسی هم از من می خواست با انتظار آن را داشت. ۱۰ سالی بود که این کار را کرده بودم: یک فیلم به دنبال یک فیلم دیگر از سن ۴۰ تا ۵۰ سالگی وصرفاً برای این که قرض ها و بدهی هایم را پرداخت کنم. اما حال می خواستم فیلم های شخصی تری بسازم. اما هیچکس لزوماً نمی خواست مرا در این راه هدایت و حمایت کند. نمی دانستم چه جایگاهی داشتم.»

گذر همه این سال های بی حاصل بازنشستگی را به اوبادآوری می کرد، اما به یکباره موفقیت خیره کننده دخترش سوفیا در عرصه فیلمسازی بود که جرقه ای برای بازگشت به دنیای کارگردانی با فیلم «جوانی بی جوانی» شد. کاپولای پدر توضیح می دهد: «وقتی که او در سال ۱۹۹۹ نخستین فیلمش The Virgin Suicides را ساخت من نه تنها در ساختن این فیلم بلکه در تمام مراحل مربوط به تولید آن به او کمک کردم.» یاد دادن درس های مهم به دخترش و این که چطور با کمترین امکانات فیلمش را بسازد، کاپولا را به یاد روزهای گمنامی خودش انداخت که فیلمسازی را از راجر کورمن یاد گرفت و در سال ۱۹۶۳ نخستین فیلم بلند و ترسناکش با نام «دماتنیا ۱۳» را ساخت.

او حال می گوید: «به شیوه ای جالب و خنده دار به سوفیا یاد دادم که چطور یک فیلم کم هزینه بسازد.»

وقتی که چندسال بعد سوفیا تصمیم گرفت «دومین فیلمش «گمشده در غربت» را بسازد نوبت پدر بود که خود را از طرح مگالوپولیس رها کند و همچون خود او کار کند. کاپولا می گوید: «با خودم فکر کردم سوفیا به ژاپن رفت تا با هزینه های کمتر فیلم «گمشده در غربت» را بسازد پس مطمئناً من هم می توانم.»

فیلم «جوانی بی جوانی» برگرفته از یک رمان فلسفی نوشته میرچا الیاده به لحاظ موضوعی زائیده سالها فکر کردن به طرح داستانی «مگالوپولیس» بود؛ داستانی که به گفته خود کاپولا «نگاهی آزاد به مقوله زمان وآگاهی» دارد. او در مدتی که مشغول تحقیق برای «مگالوپولیس» بود به رمان فلسفی الیاده برخورد کرد. این رمان داستان شخصیتی به نام دومینیک ماتی، یک استاد زبان شناسی است که درواپسین سال های عمرش وقتی که در شب وقوع جنگ جهانی دوم دچار صاعقه گرفتگی می شود زندگی تازه ای می گیرد. کاپولا می گوید: «به نظرم این داستانی سرشار از انرژی و آن روحیه دیوانگی و جنون بود. خواندن آن خود مثل یک ماجراجویی بود و در نتیجه تصمیم گرفتم فیلمی بسازم که همان طور باشد تا همه از آن لذت ببرند. درست مثل هیجان بودن در یک وضعیت مبهم.»

«جوانی بی جوانی» با بازی تیم راث در نقش دومینیک بی شک یکی از عجیب ترین فیلم های کارنامه حرفه ای کپولاست و با داشتن شخصیت هایی عجیب و نامتعارف در قلب داستانی که از فرهنگ ها و بینش های مختلف الهام گرفته است همان قدر جذاب وخیره کننده است که حیرت برانگیز، اما او در توجیه این فیلم می گوید: «سعی نکردم فیلمی بسازم که تماشاگران را به تعجب وادارد.» با این حال نمی توان منکر وجود شباهت هایی میان داستان زندگی قهرمان فیلم یعنی دومینیک با خود کاپولا شد. مردی که می خواهد آخرین شاهکار خود را عرضه کند. در حالی که دستاوردهای بسیاری را پشت سر گذاشته و با بالا رفتن سنش حس می کند به لحاظ زمان در مضیقه است. «دشوار بتوان در مورد کاپولا چنین تصوری را نکرد و در مورد این دو به نتیجه گیری واحدی نرسید. این کارگردان خود نیز اعتراف می کند: «خودم هم به این فکر کرده ام. چه جالب! من در اینجا داستان مرد کهنسالی را بازمی گویم که زندگی تازه ای پیش روی خود می بیند و دوباره جوان می شود.»

در مورد کاپولا هم این صاعقه یا طلسم یا فیلم «پدرخوانده» بر سر او فرود آمد. این فیلم که در سال ۱۹۷۲ ساخته شد و سر و صدای زیادی به پا کرد اقتباسی از رمان مافیایی ماریو پوزو درباره خانواده کورلئونه است که برای کاپولا دو اسکار به ارمغان آورد و او را به یکی از فیلمسازان جوانی تبدیل کرد که یک شبه متمول شدند. او با تأکید بر این مسأله می گوید: «تا قبل از این فیلم پولی در بساط نداشتم و در نتیجه با پدرخوانده مسیر زندگیم کاملاً عوض شد.»

او دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۴ با ساخت تریلر موفق دیگری به نام «مکالمه» سه اسکار دیگر به کارنامه موفق حرفه ای خود افزود و بدین ترتیب شاهد جهشی یکباره ورود به دنیای بزرگان فیلمسازی بود. کاپولا این روزها با یادآوری آن همه برگ برنده می گوید: «پدرخوانده زندگیم را دگرگون کرد که شاید به نفعم بود و شاید هم به ضررم. این فیلم قطعاً باعث شد وقتی که تنها ۲۹ سال داشتم موفقیت فیلمسازان کهنه کار را تجربه کنم. در نتیجه حالا به خودم می گویم اگر وقتی جوان بودم توانستم آن موفقیت را که قرار بود در پیری به سراغم بیاید را تجربه کنم حالا که پیر شده ام شاید بتوانم طعم آن موفقیتی که ممکن است در جوانی به سراغ آدم بیاید را بچشم. منظورم این است که من در جوانی خیلی زود تبدیل به یک کارگردان مهم استودیوها شدم و همیشه با خودم در طول این سال ها فکر کردم چه بلایی بر سر آن کارگردانی آمد که می خواستم بشوم. شاید بتوانم به گذشته بازگردم و حال او شوم.»

همچون دومینیک، کاپولا نیز زمان را در خلاف جهت پیموده است. «جوانی بی جوانی» او را به روزهای قبل از پدرخوانده برده است علی الخصوص به آن روزهایی که فیلم هایی همچون «آدم های بارانی» را ساخت و کل فیلم آنقدر کوچک و جمع و جور بود که همه تجهیزاتشان را با یک وانت حمل می کردند. کاپولا می خواست همین اتفاق در مورد «جوانی بی جوانی» بیفتد و از این رو می گوید: «ما به عقب بازگشتیم و همین وانت اما مدرن تر آن را آوردیم و تمام اسباب و اثاثیه صحنه و تجهیزات کارمان را داخل آن جا دادیم.»

کل فیلم در رومانی فیلمبرداری شد و کاپولا خود بر روی آن سرمایه گذاری کرد. او در حالی که اعتراف می کند سعی کرده است این فیلم را با حال و هوای دیگر به عنوان یک فیلمساز تازه کار و نوآمور بسازد می گوید: «از آن استودیوهای بزرگ و خرج های کلان خبری نبود. تیم رات، بازیگر این فیلم نیز معتقد است: فیلمبرداری خیلی راحت و بی سر و صدا انجام شد و اصلاً هیچ شباهتی به «اینک آخرالزمان» نداشت. در مورد کاپولا او به تنها چیزی که می اندیشید، رقابت با فیلمسازان خارجی ای بود که در جوانی بر او تأثیرگذار بودند. در آن روزها ما فیلم های برگمن و کوروساوا را می دیدیم.»

این برادر بزرگ کاپولا «آگوست» بود که عشق به سینما را در وجود او برانگیخت.

او این کودک متولد نتروویت را به سینماهای مختلف می برد تا فیلم های الکساندر کودرا بخصوص فیلم تأثیرگذار Things to Come را ببیند و از همان زمان بود که عشق به فیلمسازی به بخشی از وجود کاپولای جوان تبدیل شد. او که با برادر بزرگ خود، آگوست و خواهر کوچکشان تالیا زندگی می کرد، کودکی بی ثباتی داشت و به خاطر شغل پدرشان که یک نوازنده فلوت بود مجبور بودند در شهرهای مختلف ساکن شوند و در یک کلام برای همیشه خانه به دوش باشند. کاپولا اعتراف می کند: «کودکی تنها و منزوی بودم.» وقتی که هشت ساله شد، بیماری فلج اطفال باعث شد تا یک سال بربستر باشد. او می گوید: «تنها استعداد من چون استعدادهای زیادی نداشتم این بود که علوم را خوب می فهمیدم. ریاضیاتم افتضاح بود اما علوم را دوست داشتم و زندگی دانشمندان و محققان را می خواندم. همیشه دوست داشتم یک محقق، پژوهشگر یا مخترع شوم.»

اما سرنوشت از او انسان دیگری ساخت. کاپولا از دانشگاه هوفتسو را در نیویورک در رشته تئاتر فارغ التحصیل شد و سپس در اوایل دهه ۶۰ به لس آنجلس رفت و در مدرسه سینمایی «UCLA» اسم نوشت و از همانجا بود که پله های موفقیت در صنعت فیلمسازی را به راحتی پیمود. پس از کارآموزی نزد کورمن او نخستین اسکارش را در سال ۱۹۷۰ برای فیلمنامه «پاتون» گرفت.

این روزها کپولا یک فیلمساز بزرگ اما غیرجنجالی است و به نظر می آید احساس راحتی بیشتری می کند. او از هم اکنون در فکر ساخت فیلم بعدی خود «تترو» با بازی مت دیلون و خاویر باردم در آرژانتین است. این فیلم داستان پدران و برادران و بازگشتی به خاطرات کودکی کاپولاست؛ چیزهایی که به قول خودش وقتی کودکی بیش نبود آنها را دید و حس کرد و حال دوست دارد در این مقطع از زندگی بر روی آنها کار کند. این فیلم نیز یک طرح کم هزینه و کوچک خواهد بود و این بار به نظر می آید که این غول بزرگ فیلمسازی برای همیشه آن فصل پرجنجال زندگی حرفه ای اش را پشت سر گذاشته است.

کاپولا می گوید: «فقط می خواهم تا وقتی می توانم راه بروم پشت سر هم فیلم بسازم. چه حس خوبی است. گویی می توانم همان کارهایی را بکنم که وقتی ۱۸ سالم بود همیشه دوست داشتم انجام دهم.»


جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور

**اطلاعیه (شماره ۲)**
**معاونت امور اجتماعی و شوراها**
**اداره کل امور سازمان‌های مردم نهاد**

در اجرای آیین‌نامه تأسیس و فعالیت سازمان‌های مردم نهاد مصوب هیأت محترم وزیران، دومین انتخابات هیات مرکزی نظارت در تاریخ چهارشنبه ۸۶/۱۰/۱۹ به منظور تعیین نماینده سمن‌های ملی برگزار می‌گردد.

لذا بدین‌وسیله از کلیه سمن‌های ملی که از وزارت کشور پروانه تأسیس و فعالیت دریافت نموده و یا از سازمان ملی جوانان به استناد تبصره ۲ ماده ۳۲ آیین‌نامه مورخ ۸۴/۵/۸ دارای اعتبارنامه می‌باشند، دعوت می‌گردد تا با ارائه مدارک ذیل جهت ثبت نام برای شرکت در انتخابات تا پایان وقت اداری روز دوشنبه مورخ ۸۶/۱۰/۱۷ به اداره کل امور سازمان‌های مردم نهاد واقع در وزارت کشور، ساختمان شهید رجایی، طبقه همکف مراجعه و یا از طریق مراجعه به سایت معاونت امور اجتماعی وزارت کشور به نشانی http://ejtemaee.moi.ir به صورت اینترنتی ثبت‌نام نمایند.

**مدارک مورد نیاز:**
۱- اصل و تصویر پروانه فعالیت و یا اعتبارنامه
۲- ارائه معرفینامه از سوی سمن به منظور معرفی یک نماینده جهت حضور در انتخابات
۳- یک قطعه عکس از نماینده سمن

۲۶۵۹/م الف



شرکت ارتباطات زیرساخت

**آگهی مناقصه B ۸۶/۴۸**

شرکت ارتباطات زیرساخت در نظر دارد تهیه و نصب سقفهای کاذب ۱۶ طبقه ساختمان مرکزی را بر اساس اسناد مناقصه و مشخصات فنی به پیمانکاران واجد شرایط واگذار نماید.

- مدت فروش اسناد از تاریخ نشر آگهی لغایت ۸۶/۱۰/۵ می باشد.
- بهای فروش اسناد با ارایه معرفینامه مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ (یکصد هزار ریال) می باشد.
- مکان فروش اسناد خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به پل سیدخندان، روبروی خیابان شهید قندی، ساختمان مرکزی شرکت ارتباطات زیرساخت، طبقه نیم کف غربی، اتاق ۲ می باشد.

ضمانتنامه شرکت در مناقصه مبلغ ۶۲/۰۰۰/۰۰۰ (شصت و دو میلیون) ریال می باشد که می بایست به صورت ضمانتنامه بانکی ارایه گردد.

آخرین مهلت تحویل اسناد مناقصه ساعت ۱۵ روز یکشنبه ۸۶/۱۰/۱۶ می باشد.

ضمنا مناقصه گران می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۸۸۱۱۲۱۳۶ تماس حاصل نمایند. برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت www.tic.ir مراجعه فرمایید.

شرکت ارتباطات زیرساخت

T/ ۷۶۴۳



دانشگاه الزهرا
کلاس‌های آزاد هنر

**کلاس‌های آموزشی هنر ویژه بانوان**
**زیرنظر اساتید مجرب دانشگاه**
با اعطای گواهینامه معتبر
ترم زمستان ۱۳۸۶

طراحی - رنگ روغن - آبرنگ - دکوراسیون داخلی - پتینه (Faux Finishes)
طراحی لباس - الگوسازی به روش مولر - دوخت - کامپیوتر (Auto cad-3D max)

ثبت‌نام به مدت ده روز
شروع کلاس ها: ۸۶/۱۰/۱ اتمام ترم: ۸۶/۱۲/۱۵

مدارک لازم جهت ثبت‌نام: یک قطعه عکس ۴×۳ - یک برگ فتوکپی شناسنامه - تکمیل فرم ثبت‌نام - اصل و کپی فیش بانکی به حساب شماره ۹۰۰۴۶ بانک ملی شعبه الزهرا (س)

ضمناً کلاس‌های فوق شعبه دیگری در تهران و شهرستان‌ها ندارد و هرگونه فعالیت و صدور گواهینامه غیر از دانشگاه الزهرا فاقد اعتبار است.

نشانی: تهران، بلوار کشاورز، نبش خیابان ۶ آذر، پلاک ۱۲۴، ساختمان کمال الدین بهزاد، طبقه دوم
تلفن: ۸۸۹۶۳۹۰۱ و ۸۸۹۶۱۸۹۳

۶۷۴/م الف